



سرطان روشنفکری

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

اشاره:

روشنفکر مآبی رشد سرطان نواندیشی‌ای است که به دگراندیشی رسیده است. در جریان تضارب آرا و اندیشه‌ها گاهی این دیگرنمایی‌ها مورد توجه قرار گرفته و پاسخ‌های عالمانه‌ای به شبهات این جریان داده شده است. آنچه در پی می‌آید، نمونه‌ای از بازآمد یک نزاع تاریخی است که در قالب پاسخ اندیشورانه آیت الله سبحانی به پاره‌ای از شبهه افکنی‌های برخی از روشنفکران ارایه می‌شود.



فرهنگ



حامد عبداللهی

روشنفکری همانند بسیاری از مقوله‌های فرهنگی دستخوش بیماری‌های گوناگون در پیش و پس از زاده شدن، دوران کودکی و بلوغ، شکوفایی و کارآمدی و پیری و فرتوتی است که سرانجام این بیماری جز مرگ نیست. روشنفکران، گاه در دام کبکان خوش خرام فرنگ افتاده و راه و روش خویش فراموش می‌کنند و در برخورد با پدیده‌های عینی که آزمون عملی انسانیت و اندیشه و فرهنگ است سر زیر برف می‌کنند! گاه نیز چنان به شاخ و برگ دین و فرهنگ و



ملیت و زبان می‌تابند که گویی سخن آخر را باید از آنان شنید؛ اما نگاه هوشمندانه به رفتارشان، تنها تقلید را نشان می‌دهد که با واژگان فرنگی و ادبی پوشیده شده! وام‌گیری از زبان و ادب و فرهنگ ودین برای روشن نشان دادن فکر - که ما چیز دیگری هستیم - همیشه به سلامتی و مبارکی نبوده و روشنفکر مآبان را می‌بینی که به جای پاک کردن حساب، از این شاخه به آن شاخه می‌پرند! به حماسه‌های رستم و اسفندیار و شاهنامه پیله می‌کنند، اما برای هشت سال دفاع مقدس، حتی چند سطری نمی‌نویسند! شبی به مولانا و اشعار عرفانی و متون معنوی می‌زنند، اما از دود عرفانی‌شان شمعی فراروی مدیریت جامعه نمی‌افروزد. دوره‌ای به دین و ستارگان آن می‌آویزند، گویی دیانت و ولایت در جانشان ریشه دوانده اما دوره‌ای دیگر، رشته‌ها را پنبه می‌کنند و اساس وحی و رسالت و امامت را می‌زنند!

اینان جماعتی هستند که به هرچه بپردازند، مومیایی می‌سازند، نه موم شمع برای هدایت! اگر از آنان پرسشی این که گفتمی با آن که گفتمی نمی‌سازد، می‌گویند ما سنگ گور می‌تراشیم؛ مرده هر که باشد! دوی درد این ناخوشان، نزد عالمان ربانی است؛ عالمانی که نه سنگ تحجر به سینه می‌زنند و نه سراب تمدن در هاون می‌کوبند! که:

عابد و زاهد و صوفی همه طفلان ره‌اند
مرد اگر هست به جز عالم ربانی نیست

گزاره روشنفکری با وصفی که گذشت همیشه با مفاهیم آسمانی و قدسی درگیر بوده است و مقدس‌مآبی عده‌ای هم، هیزم تری است که جامعه دیندار بدان‌ها فروخته و آتش بی فروغشان را شرر زده است. این کشمکش، سیری تاریخی دارد که از دیر باز آغاز و به اکنون رسیده و پایان نزدیکی برای آن به چشم نمی‌خورد.

در یک سوی چشم‌انداز به گذشته این رویکرد، حاج ملا علی کنی، میرزای شیرازی، شیخ فضل‌الله نوری، سید حسن مدرس، ابوالقاسم کاشانی تا مرحوم طباطبایی، امام خمینی قدس سره، جوادی آملی و مصباح یزدی و شاگردان و همگرایان ایشان می‌درخشند و در سوی دیگر میرزاملکم، تقی زاده، نظریه پردازان رضاخان تا مصدق و کسروی و جریان التقاط و روشنفکری در عصر توسعه.

این داستان ادامه دارد... اما اکنون، بی هیچ گفت افزوده‌ای مروری داریم بر دیپاچه نسخه شفابخشی از یک طبیب: (پاسخ مکتوب آیت‌الله جعفر سبحانی) «... اخیراً جناب دکتر عبدالکریم سروش، در فرانسه درباره مسائل مربوط به تشیع سخنرانی کرده است. در این میان دانشمند محترم حجت‌الاسلام آقای بهمن پور،

نقدی بر آن سخنرانی نگاشته است؛ ولی گویا پاسخ وی در نظر آقای سروش مقبول نیفتاده و پاسخی مفصل در سایت شخصی‌اش داده و آنچه فعلاً در اختیار اینجانب است، پاسخ او است. این دیدگاه‌ها جدید نیست، ولی می‌توانست به کتاب منشور عقاید امامیه که به زبان‌های گوناگون اعم از فارسی، عربی و انگلیسی چاپ شده‌است مراجعه کند. اصولاً مشکل این‌گونه نویسندگان این است که پیوند خود را با حوزه‌های علمیه و اسلام‌شناسان واقعی قطع می‌کنند. بنده از شخص آقای سروش و دیگر دوستانی که گاهی دیدگاه‌های نوری دارند درخواست می‌کنم این نوع مسائل را قبلاً در محافل علمی حوزوی مطرح و آن‌گاه چکیده گفت‌وگوها را منتشر کنند. این دوستان عزیز هر چه هم متفکر و سخنور باشند، در معارف و احکام الهی تخصص ندارند...»

و اما چکیده آنچه جناب سروش در قالب نکته و پرسش و شبیه ایراد کرده، بدین عرض‌حال است:

۱. زیارت جامعه کبیره، مرامنامه تشیع غالی است.

۲. چگونه می‌شود پس از پیامبر خاتم کسانی درآیند و به اتکاء وحی و شهود، سخنانی بگویند که نشانی از آنها در قرآن و سنت نبوی نباشد و در عین حال، تعلیم و تشریح و ایجاب و تحریمشان در رتبه وحی نبوی بنشینند و عصمت و حجیت سخنان پیامبر را پیدا کند و باز هم در خاتمیت خللی نیفتد؟

۳. دانش بی واسطه اکتساب، مقرون به عصمت و حجیت، شیعیان غالی همه این مراتب سه‌گانه را برای امامان خود قائل‌اند. پیامبر خاتم، نمی‌تواند منصبی را به دیگران اعطا و تفویض کند که ختمیت او را نقض نماید و نبوت او را تداوم بخشد.

۴. با "مفوضه" همصدا شدن و

مجلس سور و سرور بر پا کردن و اختیار ارزاق و آجال ساکنان کره زمین و وضع احکام دین را به پیشوایان شیعه دادن و رشته خاتمیت را به مقرض امامت بریدن، راهی است که غالبان شیعه قرن‌هاست رفته‌اند و در آن فخری نیست.

۵. همین اعتقاد بود که به آیت‌الله خمینی جرأت می‌داد تا اختیارات و امتیازات پیامبر و ائمه را برای فقیهان هم ثابت و جاری بداند و دست نیابت از آستین امامت به در آورد و نظریه ولایت مطلقه فقیه را با قدرت سیاسی درآمیزد و تکیه بر جای امامان بزند و حکومتی اتوکراتیک و غیردموکراتیک بنا کند و از جایگاهی قدسی و الهی به تشریح و تقنین بپردازد و مردم را ملزم به اطاعت از خود و گماشتگان خود بداند.

۶. شیعیان با طرح نظریه غیبت، خاتمیت را دو قرن و نیم به تأخیر انداختند، و گرنه همان آثاری که بر غیبت مترتب است، بر خاتمیت هم متفرع است؛ با این تفاوت که برای خاتمیت ذاتی رسول، تبیین خردپسندتری می‌توان عرضه کرد تا برای غیبت عرضی و ناگهانی و نا منتظر امام منتظر.

۷. «رهاسازی عقل انسانی» و «به خود و نهادگی» آدمیان را که از برکات خاتمیت بر شمرده بودم، معنایش این است که پس از درگذشت خاتم رسولان، آدمیان در همه چیز، حتی (و بالاخص) در فهم دین به خود و نهاده شده‌اند.

۸. این رهایی از دخالت مستقیم آسمان را شیعیان از دوران غیبت مهدی آغاز می‌کنند و دیگر مسلمانان، به گفته اقبال، از هنگام رحلت محمد ﷺ.

۹. نزاع بر سر غیبتی که (به اعتقاد شیعیان) در شرایط تاریخی دیگر می‌توانست رخ ندهد و پیشوایی که می‌توانست غیبت نکند و بماند و به اجل طبیعی درگذرد و امام دیگری پس از او درآید، حاصل چندانی برای دینداری ندارد و بر ضعف و قوت ایمان کسی نمی‌افزاید.

۱۰. جد و جهد این حافظان چه چیز را برای شیعیان محفوظ نگه داشته است که غیر شیعیان از آن محروم مانده‌اند؟

۱۱. رأی صاحب این قلم در شرعیات و فقهیات، پیروی از هر یک از فقیهان، خواه شیعی و خواه غیر شیعی، مجاز و مجزی است.

۱۲. گرفتم که به گمان شما صفویت و بابیت و بهائیت، همه قرائت‌های غلط از مهدویت باشند، آیا شما ولایت مطلقه فقیه را هم قرائت غلط و سوء استفاده از مهدویت می‌دانید؟ و اگر کسی دانست، درباره او چه می‌اندیشید؟

۱۳. تئوری ولایت فقیه را که دیگر نمی‌توان به پشتوانه چند حدیث و روایت برپا داشت. باید تاریخچه سیاسی آن و بسط تاریخی آن و خیل خادمان نادم و خواستاران خروج از حاکمیت را هم به عین عبرت نظر کنیم.

۱۴. از مهدویت، هم بی‌عملی و هم عملگرایی، هم اعتراض و هم انقراض برون می‌آید. روزگاری شیعیان به‌دستور فقیهان خویش و در انفعال کامل، خمس غنائم و معادن را در زمین دفن

می‌کردند و امروز آیت‌الله خمینی نه تنها دفن خمس را حرام می‌داند، بلکه آن را بودجه حکومت اسلامی می‌شمارد.

۱۵. حجّیه امروز به هیچ رو حادثه‌ای بدیع و بی سابقه نیست؛ اکابر فقیهان، پیشگامان آن بوده‌اند.

۱۶. امام علی مگر با رعایای خود نمی‌گفت از گفتن مقوله حقّی و دادن مشورت عدلی دریغ نورزید که من برتر از خطا نیستم؟ اما اینک به نام نامیرای نهج‌البلاغه حکومتی در ایران برپاست که حکامش در بی‌اعتنایی مطلق به شیوه علی ﷺ برتر از سؤال و انتقاد نشسته‌اند و از رعایا جز انقیاد و اطاعت نمی‌طلبند.

۱۷. امروز هنر حکام ما این است که مردم را به لکت‌زبان دچار کنند، مبدا مدعی حقّی شوند.

۱۸. مرا از همکاران مؤثر در پدید آمدن این نظام خوانده‌اید. ننگی ندارد، اما مبالغت و مطایبت هم حدی دارد. من یک سرباز پیاده فرهنگی‌ام با شناسنامه کوچک مقاومت و سابقه کوتاه مشاورت و آن افسر افتخار برای این سر سودایی سخت سنگین است.

گفتم که این درنامه را نسخه‌ای پیچیده‌اند. اکنون چکیده آن:

۱. همه مسلمانان خاتمیت پیامبر گرامی ﷺ را از ضروریات اسلام شمرده‌اند.



۲. مقصود از خاتمیت این است که پس از رسول گرامی، دیگر پیامبری نخواهد آمد و باب وحی تشریحی به روی بشر بسته شده است و بر هیچ انسانی، وحیی که حامل تشریح حکمی و تعیین تکلیفی و تحلیل حرامی یا تحریم حلالی باشد، فرود نخواهد آمد.

۳. واقعیتی که نمی‌توان در آن تردید کرد این که مدت رسالت پیامبر گرامی ﷺ چنان مساعد نبود که به تبیین تمام مسائل مربوط به عقاید و احکام و وظایف اسلامی پردازد. برای جبران این بخش، گروهی به امر الاهی مأموریت یافتند به تبیین آنچه پیامبر به توضیح آن نائل نیامده است، پردازند. این گروه همان عترت رسول گرامی ﷺ است که در حدیث متواتر، همتراز و عدل قرآن و یکی از دو ثقل معرفی شده‌اند.

۴. پیشوایان معصوم (بدون واسطه یا از طریق پدران بزرگوارشان) از رسول خدا اخذ و برای دیگران نقل می‌کنند.

۵. امیر مؤمنان (ع) در تمام دوران بعثت پیامبر اکرم (ص) با آن حضرت همراه بود و بدین جهت توفیق یافت احادیث بسیاری را از رسول خدا در کتابی گرد آورد.

۶. امامان معصوم قسمتی از احکام الاهی را که بر پیامبر گرامی نازل شده از کتاب خدا و سنت‌های موجود استنباط می‌کردند؛ استنباطی که دیگران را یاری آن نبوده است.

۷. «الهام» به پیامبران اختصاص نداشته و در طول تاریخ، گروهی از شخصیت‌های والای الاهی از آن بهره‌مند بوده‌اند. قرآن از افرادی خبر می‌دهد که گرچه پیامبر نبودند، اسراری از جهان غیب بر آنها الهام می‌شد و قرآن به برخی از آنها اشاره دارد. این افراد دارای «علم لدنی» بوده‌اند.

۸. انشای احکام جدید، ناقض خاتمیت است، ولی اخبار از احکامی که بر قلب پیامبر فرود آمده تأیید خاتمیت و نشانه آن است. شگفت این جا است که افرادی الهام به مادر موسی را یا سخن گفتن فرشتگان با مریم یا همسر ابراهیم را که همگی در قرآن آمده است، می‌پذیرند، اما در سخن گفتن فرشتگان با امامان معصوم و آگاه کردن آنها از احکامی که پیشتر تشریح شده است، دچار تردید و اعتراض می‌شوند!

۹. اصول «تداوم وحی نبوی و اعتقاد به پلورالیسم دینی و صراط‌های مستقیم» هرگز با ختم نبوت و انقطاع وحی سازگار نیست؛ «تجربه نبوی یا تجربه شبیه به تجربه پیامبران، کاملاً قطع نمی‌شود و همیشه وجود دارد (سروش، نشریه آفتاب: ش ۱۵، ص ۶۹) پلورالیسم به معنای وسیع که «همه اعتقادات صحیح است» چگونه اعتقاد شیعه را در باب مرجعیت علمی امامان، خط کج و شکسته می‌بیند؟

۱۰. نظریه قبض و بسط در فهم شریعت، با خاتمیت سازگار نیست. هرگاه فرض کنیم اندیشه‌ها و گزاره‌ها در حال تبدیل و دگرگونی است، مسأله خاتمیت نیز یکی از گزاره‌ها است که باید در پرتو دگرگونی در گزاره‌ها دگرگون شود.

۱۱. درست است که پیامبران سه ویژگی [دانش بی‌واسطه اکتساب، مقرون به عصمت و حجت] را دارند، ولی افزون بر آن، ویژگی چهارمی نیز دارند که در امامان نیست؛ آنها دارای منصب نبوت و صاحب شریعتند و وحی الاهی بدان جهت بر آنان نازل شده است که آنان آورنده شریعت و پایه‌گذار آن هستند، ولی امامان فاقد ویژگی چهارم‌اند؛ یعنی نه منصب نبوت دارند و نه صاحب شریعت هستند. آنها بر اثر عنایات الاهی، بازگوکنندگان شریعتند. هر نبی این سه خصوصیت را دارد؛ ولی آن گونه نیست که دارندگان این سه ویژگی، نبی باشند.

۱۲. درباره علم لدنی می‌توان گفت، چه بسا بر قلب نورانی انسان‌های وارسته، حقایقی از عالم بالا الهام می‌شود و دریافت خود را اکتسابی نمی‌دانند، ولی هرگز پیامبر نیستند.

۱۳. عصمت از ویژگی انحصاری نبوت نیست. مریم عذرا به حکم قرآن (آل عمران ۴: ۴۲) پیراسته از گناه بود، ولی هرگز نبیه نبوده است. ۱۴. حجیت سخن، ملازم با نبوت نیست؛ به گواه آن که حکم خرد بر همگان حجت است، ولی خرد نبی نیست.

۱۵. چه اشکالی دارد خدا گروهی را آموزش دهد تا آنچه را بر صاحب شریعت فرو فرستاده ولی زمان، مهلت تبیین آن را نداده است، به مردم ابلاغ کنند و به مردم بگویند گزارش آنان از صاحب شریعت بر شما حجت است؟ آیا چنین موهبت الاهی محال است؟! ۱۶. مسلمانان جهان دو مدال افتخار دارند که پاسداری از آنها به عهده امامان بوده است؛ الف: قرآن مجید که قرائت رسمی از قرآن به روایت حفص از عاصم، از قرائت علی بن ابی طالب (ع) برگرفته شده است. ب: سنت پیامبر اکرم (ص) که به وسیله کتاب علی و احادیث وی و احادیث امامان که به پیامبر متصل اند، محفوظ مانده.

۱۷. عقاید شیعه سراسر تنزیه خدا از تجسیم و وصف او به عدل و داد است؛ ولی در عقاید طرف مخالف، اعتقاد به تجسیم و جهت و عدم پیراستگی خدا از عدل، فراوان دیده می‌شود.

۱۸. انتظار از ولی غایب، به‌سان ولی حاضر، دور از انصاف است؛ ولی او در عصر غیبت مانند صاحب موسی کارهایی صورت می‌دهد که افراد عادی از آنان آگاه نیستند.

۱۹. عقل یکی از ادله چهارگانه است



که فقه شیعه بر آن تأکید می‌کند، ولی مهم، تبیین قلمرو عقل است. عقل در مورد عقاید، حجت بلامنازع است و همگان به دیده احترام به آن می‌نگرند؛ اما در مورد احکام عملی و فرعی فقط در محدوده خاصی که به نام حسن و قبح عقلی معروف است، می‌تواند حجت باشد و در غیر این دو مورد، عقل بشری باید تا روز رستاخیز از وحی الهی بهره بگیرد و هر نوع اندیشه و گزاره‌ای در غیر این دو مورد از حکم الهی سرچشمه نگیرد، قرآن آن را حکم جاهلی می‌نامد.

۲۰. وانهادن زندگی فردی و اجتماعی انسان برعهده عقل جمعی نتیجه‌ای جز «آناشیسم معرفتی» ندارد. امروز نحلتهای گوناگون اعم از مادی و معنوی، سوسیالیسم و کمونیسم و لیبرالیسم و اگزیستانسیالیسم، هر کدام مدعی رهبری جامعه و ترسیم راه و رسم زندگی است؛ ولی این عقول جمعی تاکنون نتوانسته‌اند در الفبای اقتصاد به وحدت کلمه برسند تا چه رسد در هدایت بشر.

اکنون چند نکته و پرسش می‌ماند که

باید در کنار این درد و نسخه، یادآور شد:

۱. در احکام فقهی برادران اهل تسنن مواردی خلاف فرمایش پیامبر خدا دیده می‌شود، مثل: «متعنان کانتا فی عهد رسول الله و انا احرمهما». اکنون چگونه می‌توان عمل به فتاوی‌ای هر مکتبی را مجزی دانست؟

۲. گروهی از مسلمانان برای توجیه رفتار حاکمان خود دست به تحریف تاریخ و پایین آوردن شأن رسول الله زده‌اند و می‌گویند «اولوا الامر» ولو با قهر و غلبه به قدرت برسد، اطاعت از او واجب است و اگر مرتکب کبیره شود، حد بر او جاری نمی‌شود. چون نماینده خدا بر روی زمین است! در حالی که امام حسین علیه السلام هر آنچه داشت برای پاکسازی دین پیامبر از آرایش‌ها در طبق اخلاص نهاد. آیا این جد و جهدها

در راستای حفظ دین نیست؟

۳. شریعت پیامبر با حدیث معتبر ثابت می‌شود. احادیث معتبر و صحیح السند در باره اهل بیت علیهم السلام مثل (انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد المدینه و الحکمه فلیاتها من بابها) که مورد قبول هر دو گروه شیعه و سنی است، چه جایگاهی دارد؟ آیا از ذاتیات دین نیست؟

۴. امامان، حافظان دین‌اند، نه نگهبانان تشیع! حواریون عیسی نیز در همین جرگه‌اند؛ یعنی پاسداران و مرزبانان دین‌اند، نه فرقه و گروه خاص.

۵. خالی نبودن زمین از حجت و ادامه آن بعد از ختم نبوت، تضعیف آن است یا تقویت آن؟

۶. حجت درونی (عقل) و حجت بیرونی (امام و پیامبر) رو در روی هم‌اند یا مؤید و یاور هم؟

۷. مقام امامت به فرموده قرآن از مقام نبوت بالاتر است؛ مثل حضرت ابراهیم و حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله که علاوه بر مقام نبوت به مقام امامت نیز نایل آمده بودند.

۸. تضعیف امامت و مقام اهل بیت که فضایلشان در کتب معتبر اهل سنت نیز آمده است، با کدام هدف صورت می‌گیرد؟

۹. اجر رسالت، مودت اهل بیت است و نیت شیعه از شفاعت و توسل، طبق زیارت جامعه کبیره، تقرب به خداست.

در پایان باید گفت آنچه باعث تعارض این طیف روشنفکری با روشن اندیشی دین‌مدارانه می‌شود، مشکلی است که اعتقادات پاک مردم به مقدسات با بی‌اعتقادی آنان به دست‌یافته‌ها و بافته‌های این جریان دارد.

مشکل مردم، بی‌سوادی و نادانی نیست؛ مسئله، ناهمخوانی اعتقادات ناب مردم است با حرف‌های هضم ناشدنی دسته‌ای به نام روشنفکر!

در این میان، عالمان ربانی، هم پاسدار دین‌اند در برابر تحجر و مقدس‌مآبی و هم نگهبان آن در برابر فرنگی‌مآبی و روشنفکرنشانی!